

## دین

# به چه دردی می خورد؟

سید مهدی شجاعی

زمانی مردم با علم و دانش بیگانه بودند. روابط علت و معلولی را نمی فهمیدند، از اسرار این جهان سر در نمی آوردند و... به ناچار پای نیروهای ماورایی را وسط می کشیدند و هر اتفاقی را به خدایان نسبت می دادند.

مثلاً وقتی با پدیده باران مواجه می شدند، سر از ماهیت آن در نمی آوردند. نمی فهمیدند که چرا و چگونه و از کجا باران می بارد.

وقتی کسی دچار بیماری می شد یا مرگ به سراغش می آمد، نمی فهمیدند که مرگ چیست، بیماری چیست، چگونه و از کجا می آید، و اساساً راهی برای مقابله با آن وجود دارد یا ندارد.

در آن زمان، خدا را جای همه این سؤالات یا پاسخ این سؤالات می نشانند و خیال خودشان را راحت می کردند.

می گفتند باران به خواست خدا می بارد. این اراده خداوند است که خشک سالی را حاکم می کند. بیماری را خدا می دهد و...

ولی به تدریج کنجکاوی بشر او را وادار کرد که به اشیای پیرامون خود بیشتر دقت کند و راز پنهان اتفاقات را کشف کند و پاسخی را برای سؤالها و معماهای متعدد خود بیابد.

اگرچه خیلی طول کشید، اما بالاخره بشر فهمید که راز باریدن باران چیست. فهمید که ابرها چگونه شکل می گیرند، مولکولها در چه دمایی تغییر شکل می دهند و باران بر اساس چه اصول و قواعدی بر زمین می بارد. اگر چه خیلی طول کشید، اما بالاخره بشر فهمید که بیماریها از کجا می آیند، میکروباها و ویروسها چیستند و چگونه وارد بدن انسان می شوند و هر بیماری چگونه بر سلامتی انسان پیروز می شود و او را از پا در می آورد. و به این ترتیب، به باور بعضیها علم و دانش بشری، جای خدا و دین و اعتقادات را گرفت و بشر را نسبت به آنها بی نیاز کرد.





• شما چه فکر می‌کنید؟

• آیا داستان از همین قرار است؟

• آیا علم و دانش، جای خداوند را در عالم بیرون و درون بشر گرفته است؟

• آیا با پیشرفت علم و دانش، بشر از اعتقاد و باور نسبت به خداوند بی‌نیاز شده است؟

برای رسیدن به پاسخ درست، ابتدا باید فضا را کاملاً روشن و شفاف کرد. - یعنی چکار باید کرد؟

باید اطراف سؤال را از خرافه‌پرستی و عوام‌دگی کاملاً پاک کرد. یعنی: اینکه بشر در مقطعی از عمر طولانی خود، نسبت به واقعیات و حقایق نگاهی جاهلانه و عوامانه داشته است، موجب نفی یا اثبات هیچ حقیقتی نمی‌شود.

نگاه انسان اولیه نسبت به واقعیات اطرافش همان قدر عوامانه و جاهلانه بوده است که نسبت به حقایق بزرگ آفرینش و هستی.

پس اگر بشر ندانسته‌های خود را به عالم ماورا حواله می‌داده است، دلالت بر این نمی‌کند که عالم ماورایی وجود نداشته است. به این دلیل بوده که آدرس عالم ماورا را هم به درستی نمی‌دانسته و برای هر اتفاق غیرقابل درکی، خدایی می‌تراشیده و می‌پرستیده است. اگر بخواهیم سؤال یا دغدغه انسان آن دوره‌ها را با ادبیات امروز طرح کنیم، باید بپرسیم که: آیا باریدن باران، محصول یک فرایند علمی و شناخته شده است یا این خداست که هرگاه اراده کند، باران را فرو می‌فرستد یا مانع باریدن آن می‌شود؟

پاسخ: تمام اتفاقات عالم از کوچک تا بزرگ، مبتنی بر اصول و قواعد متقن و خدشه‌ناپذیر است.

به عبارت دیگر: هیچ تحرك بزرگ و کوچکی در عالم، تصادفاً اتفاق نمی‌افتد. هیچ تحرك بزرگ و کوچکی در عالم واقع نمی‌شود مگر مبتنی بر قواعد و فرمول‌های ثابت و از پیش تعیین شده. چه علم و دانش انسان امروز به آن قواعد دست پیدا کرده باشد و چه هنوز دست دانش بشر به آن نرسیده باشد.

باران، سیل، قحطی، فقر، ثروت، بیماری و سلامت و... همگی بدون تردید، بر اصول و قواعد مربوط به خود متکی هستند و هیچ‌کدام به طور تصادفی پدید نمی‌آیند و از بین نمی‌روند.

اکنون از دل این پاسخ، يك سؤال متولد می‌شود:

• وقتی که هیچ پدیده‌ای در عالم به طور تصادفی اتفاق نمی‌افتد و همه پدیده‌ها تابع نظم و اصول و قواعد معینی هستند، آیا خود این نظام و این فرمول‌ها، قانون‌ها و قاعده‌ها می‌توانند به‌طور تصادفی شکل گرفته و ایجاد شده باشند؟

به عبارت دیگر: کارخانه‌ای به نام خلقت، با این شکوه و عظمت، با این نظم و انضباط، با این قواعد و مقررات می‌تواند به‌طور تصادفی پدیده آمده

باشد؟ و بدون حضور يك مدیر مسلط، مدبر، مقتدر، خلاق، منضبط، مشرف و دائمی به‌کار خود ادامه دهد؟!

عقل می‌گوید چنین چیزی محال است.

عقل می‌گوید آفریننده بشر که کارخانه شگفت‌انگیز و اسرارآمیز جهان را هم آفریده، اصول، قواعد، قوانین و سنت‌هایی را هم برای این کارخانه تعریف کرده یا به عبارت دقیق‌تر، بر آن حاکم کرده است. و البته استعداد و قابلیت درک این قوانین را هم در وجود بشر به ودیعت نهاده است.

و انسان به هر میزان که همت کند و عقل، هوش، توان و استعداد خود را به‌کار بگیرد، به همان اندازه سر از رازه‌های این عالم در می‌آورد و اصول و قواعد این کارخانه عظیم را کشف می‌کند.

هرچه بیشتر به کشف این قواعد نائل می‌شود، باور، اعتقاد، ایمان و خضوعش نسبت به طراح و سازنده و مدیر این کارخانه بیشتر می‌شود.

و حقیقتاً زمین تا آسمان فاصله است میان کسی که این اسرار را می‌فهمد و کسی که نمی‌فهمد. طراح و سازنده و مدیر این کارخانه، این دو انسان را اساساً قابل مقایسه نمی‌بیند و با شگفتی می‌پرسد: «آیا آنان که می‌دانند با کسانی که نمی‌دانند، برابرند؟»

«هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون؟!»